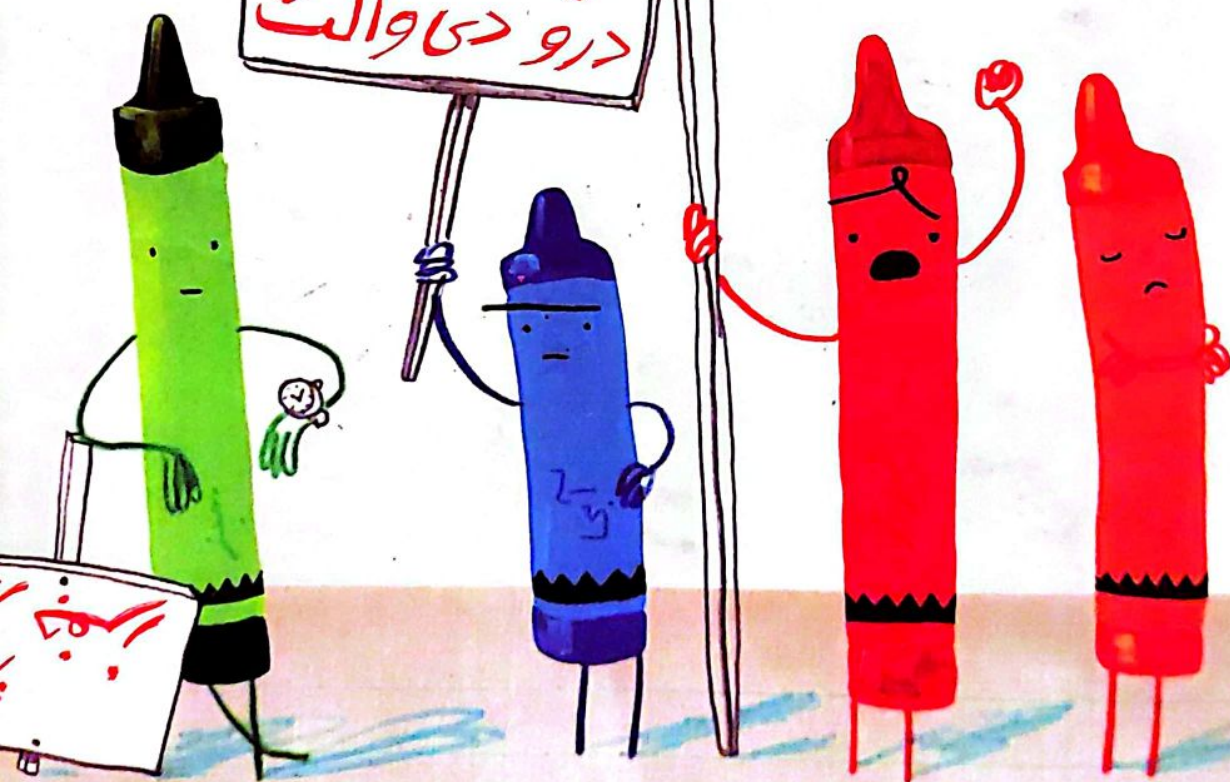


روزی که خدا شمعها دست از کار کشید



نویسنده:
درو دی والث



مترجم: محبوبه نجف فانی

اول - ۴۸

نام مهربان ترین

به مارچل، ایلک و زر
به ایوان
اُج

ترجمه‌ی این کتاب تقدیم به نوه‌ام رادین
که عاشق نقاشی با مداد شمع‌ی است.

۳۰



کتاب‌های زعفرانی

روزی کہ مدار شعی‌ها دست

از کار کشیدند



نویسنده: درو دی‌والث

تصویرگر: الپور جعفرز

مترجم: محبوبه نجف‌خانی



روزی توی کلاس، دانکن جعبه‌ی مداد شمعی‌هایش
را درآورد تا نقاشی بکشد. اما توی جعبه، چشمش به
یک دسته نامه افتاد. روی تمام نامه‌ها، اسم او نوشته
شده بود.



آهای دانگین،

منم، مداد شخصی فرض. باید با هم حرف بزنیم. ~~و~~

تو از من قبیل بیشتر از مداد شخصی های دیگر کار می کنی.

سر تا سر سال، آن قدر صابون آتش نشانی و

سبیل، توت فرنگی و چیزهای غریب دیگر را

رنگ کردم که چیزی از من نمانده و دارم تمام می شوم.

منافقتی / فرزهای تعطیل هم دارم کار می کنم!

در تعطیلات کریمس، باید لباس با با توئل ها را رنگ

کنم و در روز مهر و دوستی باید قلب ها را رنگ کنم!

من استراحت نیاز دارم!

دوست فستق و هلاکیا توه

مداد شخصی فرض



دانکن عزیز،
خوب گوش کن بین چی می‌گویم.
خیلی دوست دارم که رنگ مورد علاقه‌ی
تو هستم و با من انگور و انارها و
کدو، جادوگرها را رنگ می‌کنی.

اما خیلی لجام می‌گیرد وقتی می‌بینم موقع
رنگ کردن از خط بیرون می‌زنی و رنگ‌های
قشنگ را حرام می‌کنی.

اگر به این کار ادامه بدهی،

خیالی زود... تمام می‌شود.

دوست خیلی تمیز و مرتب تو،

مدار شمع‌ی بلفش



دانش عزیز

خسته شوم از بس ؟ من می گویند

"قره‌ای روشنی" یا "قره‌ای جایل ؟ زرد"

چون من هیچ ندارم نیست. من **رنگ** **بتر** هستم و

به رنگ میلی هم افتخار می کنم.

تازه، دوست ندارم کنار آقای **مداد** شمع قره‌ای،

رقم با شمع. اصلاً قبول نیست، چرا **مداد** شمع

قره‌ای همای خرس ها، کره اسب ها و تولا سگ ها

رنگ کند و من فقط بوقلمون پخته (تازه اگر شناسم بیاورم)

و گندم را رنگ کنم. بهتر است با هم و راست باشیم،

آخرین باری که بیچای با شوق و ذوق گندم

کشیده کی بوده؟

دوست **بتر** تو،

مداد شمع **بتر**



دانگین،

منم، ماد شمع‌ی خاکستری. از دست دیگر جانم به لبم سیره!

می‌دانم که عاشق فیل‌ها هستی، و می‌دانم که فیل‌ها خاکستری‌اند...
اما من باید دست تنهایک عالمه جا ازنگ کنم. حتی از من
نخواه که گر کردن‌ها و نهنگ‌های گوشت‌پشت
را ازنگ کنم...

هیچ‌ی‌دانی بعد از رنگ کردن یکی از این حیوان‌ها
تقدر خسته می‌شوم؟ آن هم حیوان‌های به این
بزرگی...

می‌دانستی بچه پنگوئن‌ها هم خاکستری‌اند،
همین‌طور هم قلوه‌سنگ‌های کوچک و سنگ‌ریزه‌ها؟
چطور است گاهی از این جور چیزها بکشی و بگذاری
من استراحت کنم.

دوست خیلی خسته‌ی تو،
ماد شمع‌ی خاکستری





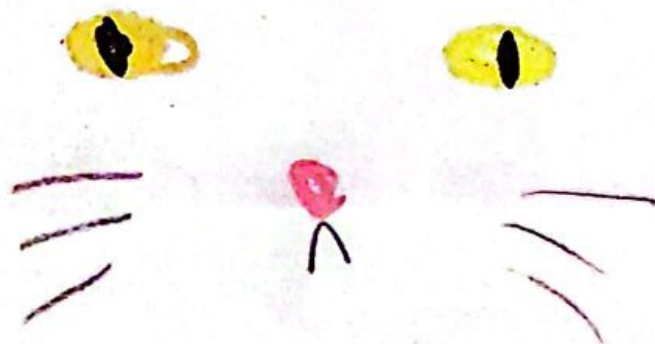
دانگین سرریز

تو با من نقاشی می کنی، اما چرا؟
بیشتر وقت ها من هم رنگ صندل جایی هستم
که تو رنگ شان می کنی - یعنی بسطید.

اگر دور تا دورم خط سیاه نداشتی، تو حتی
نمی دانستی که من وجود دارم! رنگین
رنگ من حتی تو رنگ های رنگین کمان
نیستی. از من فقط برای کشیدن برف
یا پیکردن جای خالی بین چیزهای دیگر
استفاده می کنند. برای همین، حس می کنم که
رنگ ب در درخت خنجر می هستم.

دست ۱۶ درخت خنجر

صداد شمشیری



گریهی سفید در برف

نشانی از:

دانگن

سلام «انگن»

خیلی بدم می آید از من برای کشیدن دور چیزها
استفاده کنند...

«چیزهایی که رنگ های دیگر رنگ شان می کنند، این

طوری همه شان فکر می کنند از من خوش رنگ ترند!
قبول نیست با من یک توپ قشنگ بکشی و بعد
مرد شمی های دیگر رنگش کنند. چطور است گاهی
توپ را با سیاه رنگ کنی.

به نظرت این خواسته ی زیادی است؟

«وست تو»

مرد شمی سیاه



دانگن غریز،

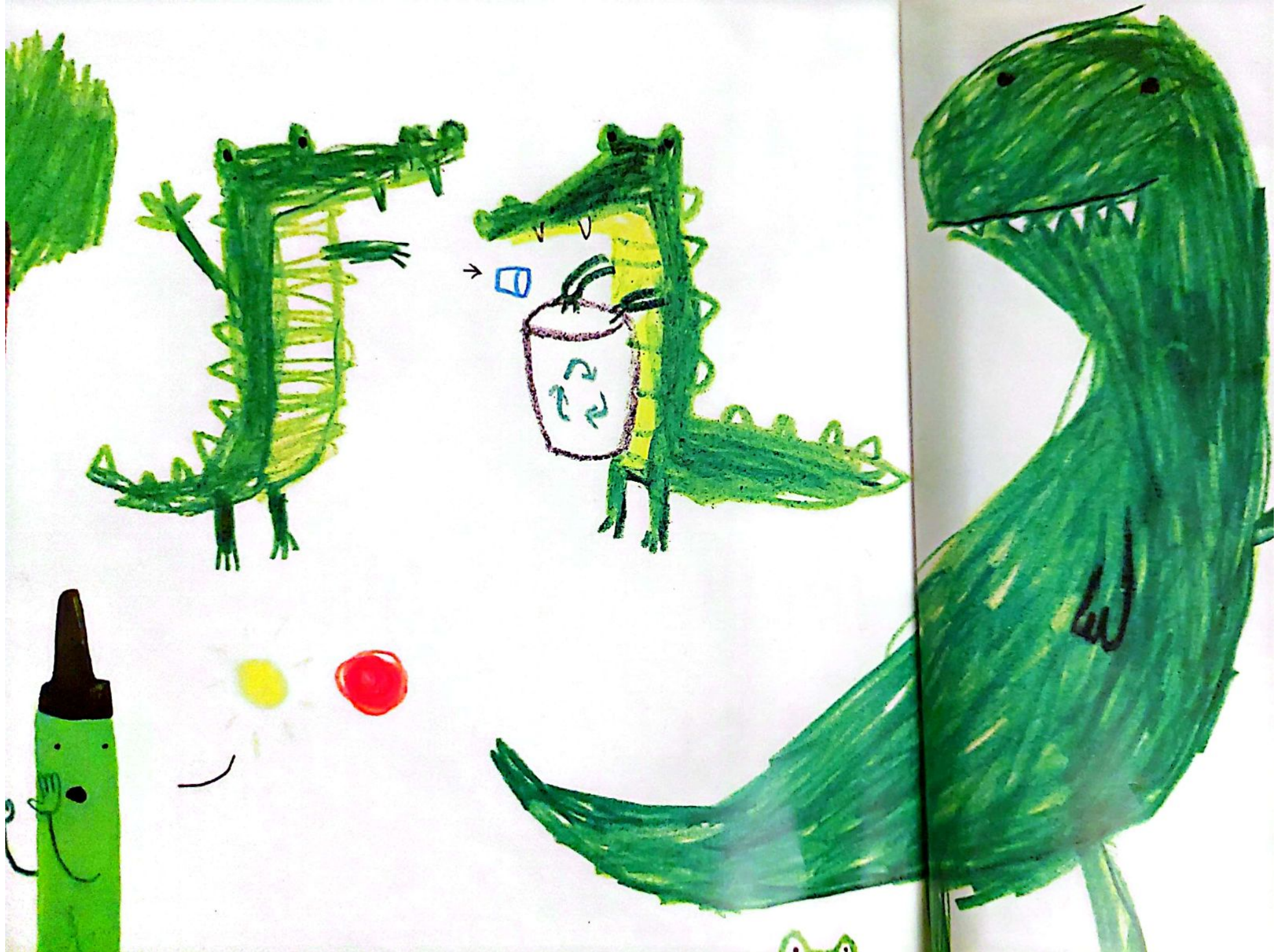
من مداد شمع سبز، به دو دلیل برایت نامه
می نویسم. اول اینکه، بگویم خوشم می آید که یک
عالمه کار می کنم و تهنیت ها، درخت ها، داینا سورها
و قورباغه ها را ازک می کنم. از نظر من هیچ اشتلالی ندارد.

آفرین، تا الان که کارت در زمان کردن
چیزهای سبز عالی بود.

دوم این که، من این نامه را به خاطر دست هایم،
مداد شمع زرد و مداد شمع نارنجی، می نویسم.
آن ها دیگر با هم حرف نمی زنند، چون هر دوی شان
فکر می کنند که باید رنگ فروشید باشند.

خواهش می کنم مشکل این دو تا را زود حل کن،
چون بقیه ی ما را به جوری کلافه کرده اند!

دست فروشان تو، مداد شمع سبز



دائین عزیز

ما پیغم که صداد شهمی زرد، نقی خقوری بزرگ،
قبلاً با تو حرف زده. بگذریم، من بشود لطفاً به آن
آقای خبر چین بگویم که او رنگ خورشید نیست.
ما دیگر با هم حرف نمی زنیم و گرنه خود ما به او می گفتیم.
هر دو ما خوب می دانیم که بی پروا برگرد من
رنگ خورشید هستیم.

چون روز پنجشنبه، نوی کتاب رنگ آمیزی

"جزیره صیغون ما" و "دچار با نگهبان باغ وحش"
برای رنگ کردن خورشید از من استفاده کردی.
خوشحالی که من اینجا هستیم، مگر نه؟

رفیق تو (و رنگ فراقی خورشید)

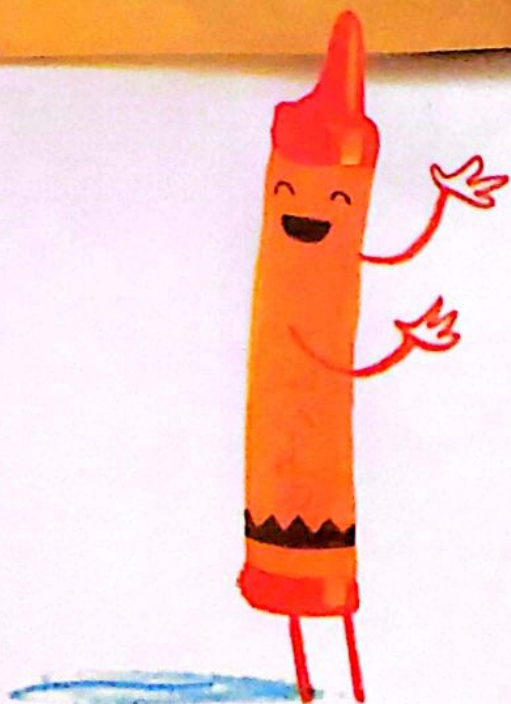
صداد شهمی نارنجی



جزیره‌ی میمون‌ها



دیدار با نگهبان باغ وحش



«اين عزيز»

باعث خوشحالي است كه در يك سال گذشته رنگ مورد علاقه تو
بوده ام و همين طور يك سال قبل از آن و يك سال قبل ترش!
من كه حسابي كيف كردم، تو تمام درياها، درياچه‌ها،
رودخانه‌ها، قطره‌هاي باران، ابرهاي باراني و
آسمان صاف را با من رنگ كردی.
اما خبر بدی براي ما دارم. آن قدر با من
نقاشی كردی كه من کوتاه و خپل شدم و از توی جعبه،
ديگر نمي‌توانم بيرون را ببينم!
من استراحت لازم دارم!

دوست خيلي خپل تو،

مدار شهي آبي



دالگین ،

فوب گوش کن بیت چای گویم بچه جان!

توی یک سال گذشته، هتی یک بار هم از من استفاده

نکردی. چون فکر می کنی من رنگ دخترانه ای هستم. مگر نه؟

حالا که صحبت از دختر شد، لطفاً از طرف من از خواهر

کوچولویت تشکر کن که برای رنگ کردن "شاهزاده خانم کوچولو"



توی کتاب رنگ آمیزی اش از من استفاده کرد.

به نظر من خیلی عالی رنگ کرد و اطمینان از خط بیرون نزد!

عجب حاله پر کردیم سر موضوع نورمال، می شود مرا حلال

کنم گاهی وقت ها شوخ بچی و برای رنگ کردن دایا سور

یا هیولا یا گاوچران از من استفاده کنی؟

یاد کن با صورتها هم می شود آن ها را رنگ کرد.

درست است استفاده شده تو، خدا شعی صورتی



آهای دانگین،

منم، مراد شمی گل بهی.

چرا کاغذ دور من را پاره کرده‌ای؟

حالا من چیزی تنم نیست و خجالت می‌کشم

از توی جعبه مراد شمی ها بیرون بیایم.

من حتی زیر پوش هم ندارم!

خودت دلت می‌خواهد بدون لباس

بروی مدرسه؟ من لباس لازم دارم!

کمک!

دوست بی‌لباس تو،

مراد شمی گل بهی



دانشین

سلام
خیلی بدم
استغفار
چیزهای
طوری

چیزهای
دم این که من این
مدادش زرد و مداد
آن هادیگر با هم
فلرمی کشد که باید
می کنم این دوتا
را به جوری

دست فروش

دانشین



راستش دانکن بیچاره فقط دلش می خواست نقاشی کند...
و دلش هم می خواست مدادشمعی هایش خوشحال باشند.
یک دفعه فهمید چکار کند.





او دست به کار شد و نقاشی جدیدی کشید. نقاشی‌اش را
به خانم معلم نشان داد. خانم معلم به او نمره بیست داد...





... و یک نمره ی بیست هم به خاطر خلاقیتش!